

آوردند سرکار آقا خود بگمرك رفتند و شرح صندوق را فرمودند
 و در گمرك بازنشده و بخانه مستاجر مبارک که در محل قبرستان
 است آوردند و شش ماه تقریباً در آنجا ماند و بعد نقل بخانه
 دیگر دادند که آنوقت احبباً آنجا مشرف میشدند و بعد در اطاق
 خانه نیکه الان میرزا بدیع الله می نشنید آوردند و چندی
 آنجا بود وقتی چند نفر از مسافرین نجف آبادی را امر فرمودند
 که شبها را محض محافظت در آن اطاق خوابیدند و در موقع
 نقل بمقام صندوق عرش مبارک را در کروسه گذارده بمقام
 آوردند من هم آن روز بودم که در ریز زمین مقام بردند و بسا
 دست مبارک در صندوق چوبی جوف صندوق سنگی را باز کردند
 و صندوق عرش را در آن گذارند در صندوق چوبی و رخسار را
 بستند حالت عجیبی در هیكل مبارک بود زلفها پریشان بودند
 یکی از احببای امریکائی میخواست عکس مبارک را بردارد اراضی
 نشدند و در عین احوال کشور فلسطین مخصوصاً حیفا روی
 ترقی بود و در سال ۱۳۱۶ امپراطور آلمان با تشریفات رسمی
 و احترام تمام بهمراهی اعیان عثمانی بحیفا آمد و بزیمارت
 قدس رفت و هنگام پیاده شدن در حیفا یکصد و یک توپ خالی
 کردند و حضرت عبدالیهام مکرراً بمجاورین و مسافرین فرمودند
 شرکس را میسر شود اراضی اطراف مقام اعلی را در جبل کرمال
 ابتیاع نماید محبوب و مقبول است زیرا حال خرید این اراضی

میسرولی بعد ها بینهایت پربها و معسور گرد و ولهد آقا میرزا
 جعفری کقطعه زمین که وسعت آن تخمین سیزده هزار متر
 مربع بود در نزد یکی مقام اعلی خرید و در سنه ۱۳۲۶ بنسأ
 مسافرخانه در آن نمودند اطاق مکمل بساخت و پس از اتمام
 اثاثیه آن از فرش و سایر لوازمات نیز مهیا کرد جمعاً تخمین
 نه هزار تومان مخارج نمود و در غره رجب ۱۳۲۸ آن بنسأ
 تکمیل بپایان رسید و در ماده تاریخ اتمام آن عند لیب این
 بیت انشاء نمود .

بهر تاریخ این بنا گوئی ان هذ الجنة الصاوی
 و بالای سرد ربحسب دستور مبارک آنحضرت عبارت ذیل را
 بر سنگ کندند .

” این بنیان مهمانخانه روحانی است

و بانی میرزا جعفر شیرازی رحمانی است”
 و اما شرح حال ناقص اکبر و دیگر ناقضین مفصلاً در بخش
 سابق مسطور گردید و از آنان میرزا ضیاء الله که نسبتاً بهتر
 بود چنانکه ثبت کردیم در سنین اولیه در گذشت و مهد علیها
 نیز از میان رفت ولی میرزا محمد علی در تمامت ایندوره برجسا
 بوده در خیال و اعمال خود ایستادگی داشت و هر قدر مقام
 عظمت نیز میثاق بیشتر جلوه میکرد به بغض و حسرتش
 پیفزود و عاقله اش نیز از و تأسی کردند و آنحضرت کرچه دست

وی را از امان امر ابهی و اهل بها کوتاه کرده از فساد نجات بخشیدند ولی در امور ظاهرا همه بستگان دستگیری نمودند و میرزا بدیع نیز گهگاهی موافق شده توبه مینمود و در عین حال بحال نفاق باقی بود کمکه و مساعدت میفرمودند و دیگر ارکان نقض مانند میرزا مجد الدین و محمد جواد قزوینی و غیره هم —————
 بهمان طریق از جامعه مؤمنین جدا و بحال خود در کوشه خفا و انزوا افتادند و شمه از اخلاق و شیم غیر مرضیه همان در طی
 پیش‌های سابقه مسطور گردید از آن جمله آنکه میرزا ابوالقاسم ناظر اصفهانی سابق الوصف در بخش ششم که با آنان یار موافق بود در ایام اشراق انوار ابهی چند سالی در عکا مقیم شد و زنی جوان عرب بگرفت که با او علقه یافت و در رپورت سعید دکان توتون فروشی باز کرد پسرش میرزا حبیب را بدان شغل گماشت و میرزا محمد علی که بسال ۱۳۰۲ عزم سفر هند نمود جمال ابهی برای حضرت عبدالبها^۱ محول فرمودند و او بسکه اصرار داشت عاقبت بدان عزم به پور سعید رفت و با میرزای مذکور ناظر مصاحبت حاصل کرد و با اتفاق آنان و خادیشان خاور به بمبئی رفت و پس از گردش مفصل در هند خواست عودت نماید و جمال ابهی اجازت نفرمودند و بیمارش نوشت و بحضرت عبدالبها^۱ متشبث شدند و ایشان بمحضرا ابهی عرض کرده اجازت گرفتند و چون در اسکندریه وارد شد و بهائیان

خواستند که باتنی از معاریف و وجوه مملکت ملاقات کنند و رهبری نماید هر چند سعی کردند نیز بی‌فوت و بازسفری دیگر که همیشه برای طبع کتب رفت و وسال در خانه ماند و بیرون نیامد آقامیرزا محسن افغان حکایت کرد من با و گفتم آخر گردش تفرجی جواب گفت میترسم مردم مرا بشناسند حتی آنکه چون ماها ایرانیان عامه ایرانی بسرداشتم ما را مجبور میکرد چون بمنزلش میرویم فینه نیز همراه ببریم و همینکه بمنزلش نزد یک میشویم با فینه وارد شویم و بالاخره گفت میایم بشرط اینکه کسی با من نیاید و به تنه گردش کرد از قضا در کنار ریانشست و قونسول عثمانی او را دید بگمان اینکه شخصی از سوریه آمد خواست با او تکلم کند او ملتفت شده ترسیده برخاست و روانه شد قونسول از عقبش پراه افتاد و او بحال بیم و خوف میرفت تا قونسول با و رسید و احوال پرسید جواب گفت از اهل مصرم و چون منزل آمد در نهایت اضطراب حکایت کرد با و گفتم این مملکت آزادی است و قونسول عثمانی را کاری از پیش نمیرود و کسی نمیتواند تعرض کند و با چنین احوال و اخلاق که بسط مقال در این میدان وسیع ما را از وظیفه تاریخ نگاری خارج مینماید با اعتماد بنسب و کثرت منتسبین و متعلقین متعلق و ثروت و مکننت و بعلاوه آنها تکیه بقوت و صفاتی که جمال ابهتی تشویقاً و مراعاةً للحکمه در حقش فرمودند تا آخر الامام دست

از طلب ریاست نکشید و با اغواء نفوس و نشر ارقام آنچه
 آنچه خواست کوشید و بالاخره خاسرو خائب گردید و در حفره
 یاس و نومیدی خزید و چنانکه بتفصیل سابقاً واضح داشتیم
 او را در وزن بود و زوجه اولی بنت حاجی علی عسکرتبریزی را قبل
 از ازدواج حضرت عبدالبها بگرفت و چون آثار نقض از او بروز
 کرد ما در زنش در حال پیری و شکستگی قصر بهجی را گذاشته
 بعکا آمد و در جوار مرکز عهد و پیمان ابهی قرار یافت .

و برای میرزا بدیع دهی تمام و کمال دلیانام خریدند
 و او متد رجاً مقروض شد مقابل هفتصد لیره رهن گذاشت
 و هنگامی که اظهار توبه و انابه کرده را از رهن در آورده
 دیونش را داد کردند و او را نقل بحیفا دادند تا در موقع جنگ
 بین الطلی چون خانه اش که در محله آلمانها بود از میان
 رفت بآنحضرت ملتجی گشت بمیرزا عنایت الله اصفهانی امر
 فرمودند که خانه مشترکی فرید و ناصر پسران میرزا اسد الله
 اصفهانی را با اینکه ساکن داشت تخلیه کرد و او را با فامیلش
 سکنی دادند و مال الاجاره شصت لیره راهمه ماه آنحضرت
 دادند و هر ماه پنج لیره با ووسالی پنجاه لیره برای تحصیل
 دخترش دادند و مصاریف و ما یحتاج آنان را از قبیل کفش و
 غیره خریدند و با وجود نفاق و سوء اخلاقش آنان را کفالت
 و اداره میفرمودند و بالجمله اغصان که در او خرسنی

اشراقات ابھی بمکتب و رخام فرو رشد ہ اسبان رھوار د رطویلہ
 داشته سوار میشدند و باد وریں درغایت جلال عصرها برای
 شم الھوامیرفتند بعلمت عدم اطاعت از مرکز عہد عاقبت بذلت
 افتادند د چارھوان گشتند .

وازناتقضین عکا آقا علی اصغریزدی سابق الذکر بانا قضین
 ہمد م بود تا د رحیفاد رگدشت وازو وزنش بنت آقا علی قزوینی
 خاندانی بحال ابوی برجا ماند و دیگر حاجی خاورد رقصربہجی
 خدمت میکرد و نوکر شخصی میرزا محمد علی شد د رسنین پیروی
 د ریائین قصر گلگاری مینمود بمحضر مبارک حضرت عبدالبہاء
 بکمال ادب زہاب وایاب میکرد وسالم و بیعرفان بسود و
 عاقبت د رقصربہجی د رگدشت واما جواد قزوینی سابق الوصف
 د ربخش ششم ضمن اوضاع قزوین ہمینکہ غروب شمس جمال
 ابھی وقوع یافت وحضرت غصن اعظم نہ تن از مجاورین معظم
 اصحاب را برای قرائت کتاب عہد مقرر فرمودند اورا یکی از آنان
 معین داشتند ولی او با اغصان ومخالفین ہمراہ شد و بعلمت
 نسبت زوجه اش بازوجہ غصن اکبر معاشرتش با آنان بسودہ
 موجب نفرتش گشت ومتد رجاً بضدیت وخصمیت برخاستہ
 علمدار نقض عہد جمال ابھی گردید واز ارکان عناد و بیغضا
 محسوب شد بد رجہ کہ با فاضح اخلاق واسوء آداب سلوک
 نمود و با وجود عطف وفت و عدم تعرض آنحضرت بالسان و قلم

در توهین و تخریب بنیان میثاق کوشید و رساله در نقض
نگاشت که بدست اعدا ترجمه بانگلیسی و نشر یافت و پسرش
غلام الله در سال ۱۳۰۸ بامر پیکارفته بعداً با خیرالله سوریه^۴
چنانکه در مطاوی بخش سابق نگاشتیم متفق شده برای نقض
عهد کوشیدند و بالاخره از خانه مذکور عکایقرب بهجی در جوار
همرازانش منزل گزید تا در حد و سال ۱۳۳۶ از این عالم
رفت و لقب و عقب از خود برجای گذاشت (۱) و پسرش جمسال

در خصوص احوال محمد جواد قزوینی حکایت کنند که چون
پس از استخلاص از حبس تبریز بقزوین رفته آنگاه بعزم ادرنده
وارد اسلامبول شد نزد مشیرالدوله سفیر کبیر ایران رفته از
انتساب خود باین امر تبری نمود و چون واقعه بمحضرا بهسی
معروض گردید وضع اکید فرمودند که احدی از زائرین وارد از
ایران با او ملاقات ننمایند و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی
که هنگام ظهور و بروز نقض وی در عکابود کیفیت واقعه را برشته
تحریر آورد و خلاصه آن چنین است که جواد مکتوبی بقزوین
نزد میرزا موسی خان حکیم نوشت و بموجب دستور عمو صی که از
حضرت غصن اعظم عبدالبها^۵ بود مکتوب را قبل از ارسال
بآن حضرت بنمود و ملاحظه فرموده آنگاه پاکات را باز کرد و
مطالب شریره مفسده بیفزوده ارسال داشت و همینکه مکتوب
بدست حکیم رسید بعد از ملاحظه لف معروضه از خود بنهاد
و عیناً بحضرت عبدالبها^۶ فرستاد و چون مکتوب را با ضامیم
مفسده مطالعه نمودند جواد را احضار کرده تشریح و تفسیر
فرموده و جواد خارج شد بمنزل خویش رفت ابداً ابراز خجلت
و ندامت از عمل خود ننمود پس حاجی میرزا حیدر علی و آقا میرزا
بقیه در صفحه بعد

و غلام در امریکا قوت شدند و پسر دیگرش ضیاء خلف پدر و مقیم
بهجی و دکاندار در عکا است .

امام میرزا آقا جان کاشی خادم الله که شرح سابقه
احوالش را در بخش ششم و مال مملو از خسران و وبالش را در
طی بخش سابق مندرج داشتیم عاقبت در ۲۹ محرم سنه
۱۳۱۹ در قصر بهجی درگذشت و در ای عتابه مدفون گردید
و میرزا مصطفی بن میرزا مصطفی شهید نراقی سابق الوصف که
نظریه شهادت و والدش در تبریز مقام خواجگی حرم رسید و
خصلت کنجکاو و کعب الاخباری داشت با ناقضین مساعدت
کرد و در باب فضائل آنان خصوصاً ناقض اکبر روایات و احادیثی
از لسان اطهر ابیهی روایت نمود و لذا او را ابوهریره فرمودند
و بدین نام شهرت یافت و معذک گاهی فیما بین ثابتین

بقیه از صفحه قبل

ابوالفضل گلپایگانی متفقاً نزد وی رفتند و نکوهش کردند نصیحت
گفتند و او میرزا ابوالفضل را شفیع خویش در محضر حضرت
عبدالبهاء قرار داده درخواست قبول توبه کرد و انابه اش را
قبول فرمودند ولی او را توبه و ندامت حقیقی نبود و ناگهان
اخباری از جانب ناقضین شهرت یافت و موجب شد که توبه و
انابه جواد مرد و گذشت و حضرت غصن اعظم و پیرامرد و
مطرود فرمودند .

تذبذب و تردد داشت و عاقبت در طبریا بقریه متعلق بسده
 مجدالدین و علی رضاییفتاد و پابشکست و در بیمارستان حیفای
 درگذشت و در ابوعتبه مدفون گشت آقامهدی بن حاجی
 غلامعلی کاشی سابق الوصف در بخش ششم که باغبان رضوان
 بود در خاتمه ناقص گردید ولی حسب توبه و الحاحش مورد عفو
 و غفران گشت و استاد عبدالکریم خراط که سابقه احوال در
 بخش ششم آوریم پس از غروب شمس جمال ابهی با آنکه پیوسته
 بمحضرت آن حضرات ابراز اخلاص میکرد ثبوت و رسوخ نداشت
 و آنحضرت اغضاء و اغماض فرمودند تا بسال ۱۳۲۶ پیرو
 برداشتند و او تضرع و التجا کرد و بعد از چندی بیمار شد و شد
 درگذشت و در قبرستان بهائیان عکامد فون گشت دیگر میرزا
 عبداللّه بن آقا علی زرگر قزوینی سابق الوصف در بخش ششم که
 در عکاد که خرازی فروشی و مکتب خط و مشق فارسی داشت
 و شعر میگفت و بهاج تخلص میکرد نفاق و نقض را مشید کرد تا در
 حیفای درگذشت و جسدش را به ابوعتبه عکابرد و دفن کردند
 و از او خواهرش که زوجه آقا علی اصفر یزدی ساکن عکاد
 خاندانی بحالت ایوبین برجا ماند از آن جمله حاجی میرزا
 ابوالقاسم ناظر که شرح حال او و پدرش را در بخش ششم ^{ششم} نگاشته
 پس از غروب شمس جمال ابهی چندی در بیروت و عکاد ماند و
 احوال و اقوال مخالفانه از وی شهرت یافت و آنحضرت ویرا بایران

نفی کردند و اهل بهار مانع از معاشرتش فرمودند تا آنکه عرائض توبه و استغفار معروض داشته مقبول گردید و الواح بسیار صادره در حق او خوانوده اش برجای ماند دیگر محمد رضا مسکر سابق الذکر.

و ما در بخش سابق فتن و بلایای شدید وارده بر آن حضرت را که بتحریر ناقضان و معاندان رخ داد هر یک را در محلهش نگاه داشتیم از آن جمله آقا میرزا محسن افغان صهر و مشایخ حکایت نمود که وقتی بعضی از غریبین از ایشان اقتضا کرد که تاج جمال ابهی را بر سر گذارند جواب گفتند که چون خواهند بردارم زنند بسر میگذارم و در هر موقع سختی تاج را حاضر مینمودند و هنگامیکه تلگراف از باعالی آمد و ایشان را بسرایه طالبیدند مرا امر دادند که تاج را حاضر کردم و بسرایه رفتم و حکمران خود ببهانه حاضر نبود و سر محرر که مردی ناستوده بود گفتم هر مطلبی که با افندی دارید بمن بگوئید گفت خودشان باید حاضر شوند گفتم بگوئید من برایشان پیام میبرم گفت نمیشود باید خودشان بیایند و من بحضور آمده عرض کردم و بعد از لمحّه تامل تاج را مهیا نموده بمن دستور دادند که هر وقت تاج را خواستند بیاورم و راهمراه برداشته بسرایه رفتم و سر محرر پرسید که تلگراف آمده شما با فرنگیها ارتباط دارید و آلات مضرّه فراهم نمودید جواب فرمودند

من ابدأً ازین مسائل خبری ندارم و افتراست پرسید اگسر
 شهود شهادت دهند چه میگوئید فرمودند همانست که گفتم
 من ابدأً ازین مسائل خبری ندارم و افتراست و اگر مقصود این
 است که بدین طریق حکمی بر من کنند حکم صادر کنید تا خودم
 امضاء نمایم آنگاه خلوت کردند و راطاق را بستند و مسیمن
 برجای قرار گرفته یکی دو ساعت بیتاب ماندم تا راطاق بساز
 شد و بمن فرمودند بخانه برو و همه مطمئن باشید و چون بحر
 رسیدم همه در رغایت اضطراب بودند و مطمئن ساختم و نیز
 آقا میرزا جلال صهر سومشان حکایت کرد که چون جمال پاشا
 قائد کل اردوی چهارم متمرکز شام فرمانده میدان فلسطین
 و مصر در قدس بقونسول آلمان چنین گفت که بعد از انقضای
 حرب و فراغت از جبهه مذکور کارعباس افندی را یکسره خواهد
 کرد و همراه نمود با کروسه نوعی روانه شدند که در شب و
 تاریکی وارد شدیم و دستور دادند که برای اخبار نزد شیخ
 اسعد رفته وقت حضور ممیّن کنم چون رسیدیم جمعیت ارکان
 سپاه و اعظام را بحدّی دیدم که عبور سخت بود با مشقت تمام
 از پله های عمارت بالا رفتم و با سختی بسیار پیشیخ اسعد پیام
 نمودم چون حاضر شد در هنش بومیداد و سرش گرم بود و بمن
 گفت شما را اینجا چگونه است گفتم افندی الحال وارد شدند
 رفت و پس از لحظه برگشته اظهار داشت پاشا میگوید که فسردا

سرمیزنهار مهمان هستند تشریف بیاورند فردا رفتیم پله ها
 بسیار بود وینای صمود گذاشتند و من در آنجا جلوشتا فتم
 و بشیخ اسعد خبر کردم نزد پله ها آمد ه زیر بازویشان را گرفت
 و همینکه بقرب تالا رسیدند جلورفت و بادستی همی تجلیل
 کرد که افندی تشریف آوردند و حضار بلند شدند و جمال پاشا^ی
 کوچک که در ایمن جمال پاشا بزرگ قرار داشت و در مقام ورتبه
 چندان کهنتر نبود و فرماندهی عمومی داشت و در یکبار ملاقات
 سابق ارادت یافت از جابرخاست ولی جمال پاشا بزرگ بحال
 کبریا چند بار " بیوروز افندی گفت " و الا خره جمال پاشا کوچک
 جای خود را تفویض کرد و مجلس مملو از ارکان بود و من جایم
 را در محلی در ورتربید کردم و مجلس سخنهای متفرقه گذشت
 و سرها گرم بود و حال غرورشان اقتضای صحبت نداشت
 و همینکه هنگام حضور سرمیز خوراک رسید و جمال پاشا کوچک
 و دیگران متوجه بسرکار آقا شده " بیوروز بیوروز " گفتند و ایشان
 جلورفته شانه بشانه جمال پاشا بزرگ از تالا خارج رفتند
 و همه از جلالشان در محلی که مفتی ها و قاضی ها و افندیها را
 قیمتی نیست در رشگفت بودند و چون در ورمیز قرار گرفتند جمال
 پاشا بزرگ در صد روسرکار آقا در زمین و جمال پاشا کوچک در
 بیسار بودند و مشغول بتناول غذا گشتند و جمال پاشا کوچک
 باب سخن مفتوح ساخت لذا شروع ببیان فرمودند و جمال

پاشا بزرگ تکیه داده بی روی او وافندی میگفت و همه حضار چنان غرق استماع بیانات شدند که از خود بیخبر گشتند و آن حضرت ناگهان ملتفت شده فرمودند شما را مشغول و معطل کردم و بلند شدند و جمال پاشا بزرگ با صراحت تمام ایشان را جلو انداخت و خود در عقب روان شد تا بتالا آمدند باز هم نشستند مختصر صحبتی فرمودند و قهوه صرف شده برخاستند و لسی از طول سخن خسته بودند و جمال پاشا تادم در مشایعت نمود و جمال پاشا کوچک و دیگران تادم پله ها آمدند و مراجعت کردند و سرکار آقا در صبح هم تشریف برده اندک نشستند و فرمودند چون خواستم برگردم برای تجدید ملاقات و وداع حاضر شدم و جمال پاشایی روی پیوزش کنان گفت شما بدین سن وضعف چرا تشریف آوردید پس مراجعت کردند و بنظر سر پید ابود که آنروز در ارد و جمعیت و ضیافت بزرگی مؤلف از ارکان و علما خواهد بود و مرا فرستادند که تحقیق کنم همینکه رفتم دیدم که ناقضین و چادر جمال ابی^۱ را فراشتند و محمد مصطفی مشغول بخدمت است و بعضی از آنان هستند و مجلس شرب مهیاست برگشتم و از آن ترسیدم که آنحضرت محزون شوند ماوقع را عرض نکردم فرمودند از آنان کی در آنجا بود عرض نکردم فرمودند از آنان کی در آنجا بود عرض کردم محمد مصطفی بسیار متفکر شده فرمودند چادرها هم برپا کردند آنگاه مرا امر

فرمودند گروهی که در آنجا بودند عودت کردیم .

واما از اهالی آن دیار چنانکه در بخش پنجم نام بردیم
 شیخ محمود عربی که اجدادش بقضا و افتاء دیانت و تقوی
 معروف بودند و با شجاعت تامه در سنین سجن خدمت کردند
 چنانکه بسیاری از مسافریان را در ایام قشله در لیبالی از دیوار
 حصار ببالا کشیده و فائز بحضور در محضرا بهی ساخت و معاندین
 عکا از بیم و هراس داشتند و اخلافش بحبیت و حمایت متصف
 گشتند پس بزرگش هدی در محضر حضرت عبدالبها^ه غالباً حضور
 یافته احوال و اقوال مخالفین و موافقین را مبرساند و از خانواد
 برقرار است و پسردیگرش قاسم مشتمل بحبیت بود و با اینکه
 از حمایتش مخالفین را آتش کینه اشتعال مییافت و حضرت
 عبدالبها^ه ویرانم کردند معذ لك از شدت غیبت آرام
 نمی نشست و خاندانی برجای گذاشت و دیگر پسرانش یوسف
 حسین خلیل مدحت که پسران و دخترانشان غالباً در
 خانواده وصلت کردند و بسیار شدند و با محترمین منتسب اند
 و دختر شیخ محمود زوجه شیخ ابراهیم عکی تاجر معروف مطلع
 و محب این امر گردید و از منتسبین باین خانواده عبد اللسه
 و هیب محبت بسیار اظهار میکرد و شجادی عقیقی از مخلصین
 و مصدقین حضرت عبدالبها^ه بود و در ایام مفتشین کسه
 حکومت عثمانیه سعی کرد در استانرا از مراد ه بحضور آنحضرت

باز در ممنوع نگشت و بیوم وفاتش با جنازه تا مقبره رفتند و سوزن
 و فرزند و بازماندگانش تفقد و سرپرستی همی نمودند و دیگر از
 اهالی آن دیار احمد افندی جراح که سپاهی بوده در قشله
 بشرف ایمان فائز گشت و برادرش امین افندی جراح مؤمن
 گردید و دیگر برادرش خالد افندی جراح یوزباشی طیب
 جراح دولت محبت بسیار حاصل نمود و چند بار برای معالجه
 انکسار مزاج ابهی فائز شد و معالجه جمع مؤمنین گردید و از این
 سه برادر روزیة شان خصوصاً اینها خالد افندی و توفیق افندی
 جراح و کمال و انیس و مؤید و از سایر اعضاء آن خانواده واسعه
 محترمه مادر یا و معنویاً انوار هدی در خشان و تابان میباشند
 و بالاخص عبدالرحمن افندی جراح بن احمد افندی عضو
 عدلیه عکا و رئیس محفل روحانی دیگر سلیم و هیب اخ الزوجه
 احمد افندی و عزت و نجم الدین اولاد توفیق افندی و بالجمله
 اعضاء کثیره این خانواده برخی از تجار و بعضی موظف در دوائی
 دولت و منجذب با ایمان و محبت میباشند و نجیب بد رصهر
 توفیق افندی از طایفه بدر که همگی ملاک و متنفذ و با اخلاق
 بدوی و تعصب در دین بودند نیز بزیور ایمان آراسته است
 در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء در شان احمد افندی
 جراح مین باشی سپاه عثمانی است " انه رأى حضرت
 بهاء الله فى حبس القلعة ایاماً كان محافظاً فى العسکرية

حیسوبها^۱ اللّٰه فی غرفة وحیداً مدة ثلاثة ايام وحبسونی
 ووضعوا الزنجیر فی رجلی مع بعض الاحباب وذلك كان بسبب
 قتل اتباع ازل الثلاثة رضاقلی وسید محمد اصفهانی وكج كلاه
 فی عكا ویمان احمد افندی الجراح رای وسمع كل ما وقع
 فی هذه الحادثة حصل له انجذاب قلبی ومعدان اطلع
 عن التعالیم والمقاصد البهائیه صار من المؤمنین الثابتین
 وامین افندی الجراح رئیس البلدیة سابقا كان قصد جمال
 المبارک مع اخیه احمد افندی للشکوی علی عدو و یضطهد هما
 القول آغاسی فتشرفا بحضوره وقبل ان يتفوها قال جمال المبارک
 الحمد لله الذی خلصکما من شر القول آغاسی وبعد یومین اتی
 امرن السلطان یامر بمنزل القول آغاسی والقاء القبض علیه " ^{ند}
 دیگر از مؤمنین عکا صبری که بتجارت و ماموریت ايام گذرا
 و در طبریا اقامت جست و متجاوز از صد سال عمر نمود و در اواخر
 حیات بعنایت حضرت عبد البهاء در حیفاملازم بستر بود تا
 در گذشت و در رابعته مدفون گشت و خلفش محمد صبری در
 حیفابکفشد وزی اشتغال نمود و با وجود مخالفت و معارضت
 خویشانش از طبقه علما برحالت ایمان ثبوت و استقامت ورزید
 دیگر عبد الله طوزه نجار که آقا حسین آشچی با دختسرش
 وصلت نمود و سنین عمرش بصد رسید و در واقعہ مفتشین که
 در بخش سابق شرح دادیم با پسرش قاسم باتفاق دیگر

محبوسین در زندان با استقامت سرکرد و در قریه دامون
 از قرای عکابنجاری اشتغال و اهالی باهمان و امانتیش
 منجذب شدند و چنانچه در بخش سابق آوردیم حین عبور
 حضرت عبدالسها^۱ برای طبریّه چون کروسه را شناختند
 با استقبال دیدند و پذیرائی شایان بعمل آوردند و پسر
 دیگرش علی نیز ساکن عکا و مؤمن میباشند و دیگر احمد ساکن
 از میرگشت و پسران قاسم حیدر و سها^۲ الدین و هم دخترانش
 جمعیتی گرد آمدند و دیگر از محبین شیخ محمد مصری الاصل
 از عرفا امام قریه دامون مذکور دیگر جمال افندی خبیاط
 طرابلسی و غیرهما میباشند دیگر عثمان افندی که در ایستام
 اشراق انوار ابهی بقالی بود که از بیت مبارک اشیا^۳ او را میخر
 یدند
 و بدینروفا نیز بایمان گردید و با و وعده غنا فرمودند و کارش بجائی
 رسید که اغلب اراضی قریه کسری متعلق بدروزر مالک گشت
 و در اثره حکومت شغل کارگزارانی اختیار کرد و چندی بعد
 از غروب شمس ابهی درگذشت و خلفش نصرت افندی برجای
 ماند و از مومنین طبریا عبد القدوس را نوشتیم که بعد از تسلط
 فرانسه در شام مقتول گردید و پسرش احمد در صالحیه شام
 برجاست و بجز او برخی دیگر از محبین اکراد نیز در آنجا مقیم
 میباشند .

و اما اماکن متبرکه شهیره که عده در بخش ششم بتفصیل

آوردیم خانه عیود و عودی که سنینی محل اقامت ابهسی و
 عائله بود بالا خره من باری امریکائییه ما دام در نفوس خریدده
 بنام حضرت عبد البها نمود قصر بهجی چنانکه در بخشش
 ششم نگاشتم تا آخر ایام حضرت عبد البها محل اقامت
 میرزا محمد علی ناقض اکبر و عائله اش و غیرهم بود و آنحضرت
 بصرف رحمت آنانرا خارج ننمود و حتی مطالبه اجرة المشمل
 اجاره نکرد و آنان نیز غرابیهای وارده را ترمیم و تعمیر
 نمودند و آنحضرت پیوسته شکایت از ضیق محل برای اقامت
 زائرین روضه مبارکه و عدم مراعات ناقضین اداب و وظائف
 اقامت در آنخانه را مینمودند و گاهی بعباسقلی که واسطه
 فیطابین بود دستور میدادند که آنان را از تصرف حجره جلوس
 ابهسی ممانعت کنند و هم بعلاوه در وثلت قصر که در ملک آن
 حضرت بود ثلث دیگر را که میرزا بدیع الله بطا بور آقاسی بمنظور
 تشویق بر آزار آنحضرت داد پس از وفات وی خریدند و تعامت
 قصر ملک آنحضرت گردید و سپس در سنینی بعد از غروب نیر
 میثاق و طلوع انوار تابناک حضرت ولی امر الله ناقضین را
 بالتمام از قصر خارج کرده و تعمیر و تزئین بدیع فرمودند و
 برای زیارت و اقامت زائرین قرار دادند و آثار تاریخیه و متبرگه
 را در آنجا برای مشاهده استقرار بخشیدند و بنام مزرعه
 محل خوش منظر واقع در قرب در و فرسخی عکاکه گاهی در ایام

بهارانجا بتفرج بودند و خیمه بزرگی برای حضور جمعیت
 بهائیان مجاور و مسافران فراهم کردند باغ رضوان سهمی از
 هفت سهم متعلق بمیرزا محمد علی بود و باغ بدست ثابتین
 و گماشتگان حضرت عبد البهاء و حضرت ولی امر الله ادار میشود
 و باغ فردوس نیمی متعلق بحضرت عبد البهاء و نیم دیگر
 متعلق بمیرزا محمد علی ناقض اکبر بود باغ فردوس در ایام
 اشراق شمس البهی شیخ ابوالقاسم تنباکوفروش اصفهانی
 باغبان و مورد عنایت بود و بعد از فروپ انوار البهی حسب دستور
 در حیف تنباکوفروش اشغال کرد و بالاخره بازن و فرزند در
 همانجا درگذشته در قبرستان بهائی کرمل مدفون گردید .

بعد از صعود مبارک چون قصر را میفروختند سرکار آقا حاجی
 میرزا حسین خراسانی را فرستادند که در وثالث قصر را خرید و
 بعد موقع دیگر که ثلث باقی را میفروختند میرزا محمد علی
 میخواست آنرا بخرد و جمع شده مشورت کردند گفت ممکن است
 سرکار آقا ادعای حق شفصه کند و آنرا از ما بگیرد لذا عبد الغنی
 را که شخصی جسور و بیلا حظه بود و داشتند که آن ثلث را بنام
 خود خرید تا سرکار آقا محض جسوریت او ادعای حق شفصه
 نکند و در مقابل زمین لوبیا را که خیلی بیشتر میارزید بنام عبد
 کردند ولی او در انتقال ثلث قصر بحضرات مسامحه نمود تا
 چون میرزا بدیع الله بحضور سرکار آقا آمد و اظهار توبه نمود
 سرکار آقا عبد الغنی را خواسته مجبور کرد که ثلث قصر را
 بنام وی نمود و میرزا بدیع الله چنانکه در بخش پیش آوردیم

دنباله باورقی صفحه قبل ۱۱۱۴
ثلث قصر افروخت و صرف ایجاد بلیات برای آنحضرت کرد
ولوبیا و سمره و نقیب را نیز که در ایام مبارک بنام سرکار آقا
خریداری شده بود و سرکار آقا تقریباً دو ثلث و نیم از مبلغ
خریداری شده را بنام حضرات انتقال دادند از هر یک
مبلغی را بنام مفتی و دیگران بخشیدند . حاجی علی یزدی